جلوه ‌هاي تربيتي مناسک حج

حاج بي بي نادران

چکيده

بهره‌مند شدن از اسرار و حکمت‌هاي فراوان حج، نيازمند آن است که جان‌هاي تشنه، از زمزم معارف ناب و حقايق پاک آن سيراب شوند و با انجام اعمال آن، بهرة معنويِ بيشتري کسب کنند.

بايسته است که زائر:

با «نيت» خالص ـ که همان نزديکي بنده به خدا و توبه از گناهان و لغزش‌ها است ـ اعمال خود را آغاز کند.

جامة «احرام»، که همان جامة طاعت و بندگي خدا است بر تن پوشد.

«تلبيه»، اين سرود عشق و آهنگ شور انگيز را ـ که از شنيدن و گفتنش دل فرو مي ريزد و تن مي لرزد و سيلاب اشک از ديدگان سرازير مي‌گردد ـ سر دهد.

به «طواف» پيرامون کعبه بپردازد.

«نماز طواف» را که نشانة کمال علاقه و منتهاي محبّت است، در پشت مقام بگزارد و بيني شيطان را به خاک بمالد.

با «سعي» ميان صفا و مروه، آثار عبوديت و بندگي را در خود بنماياند.

با «وقوف» در عرفات، نشست معارفه‌اي ميان خود و خدا برگزار کند و بر درجة عرفان و محبتش نسبت به پروردگار بيفزايد.

«وقوف» در وادي منا کند و آرزوها و تصميم هاي خود را محقّق سازد.

در «رمي جمرات» متوجه باشد که نه‌آن «جمره» شيطان است و نه اين «سنگ زدن»، رمي شيطان! بلکه اين رمز و نمونه‌اي است از آن. روشن است که شيطان هرگز با سنگ طرد نمي‌شود و تنها راه طرد و در امان ماندن از آسيب‌هاي وي، پناه بردن به خداست.

آري، سنگ زدن به جمره‌ها، رمز و نشانه‌اي است از رمي ديو درون و بيرون.

در «قرباني» حنجرة هوا و زياده خواهي را ذبح بايد کرد.

سرانجام، با «حلق» و تراشيدن سر، بايد عيب‌هاي بيروني و دروني را زدود.

پس زائر بايد با انجام صحيح مناسک حج، فکرش را متحوّل کند، به تزکية روح بپردازد و بدي‌ها را از خود دور سازد و به سوي کمال سير نمايد.

مقدمه:

زائر خانة خدا، بندة برگزيده‌اي است که خداوند توفيق و عنايتش را شامل حالش کرده و در حرم خود به ميهماني‌اش پذيرفته است. پس هرکسي را ياراي آن نيست که از اين نعمت بزرگ برخوردار گردد.

اکنون با توجه به اهداف عالي و مهمي‌که در حج وجود دارد، مقتضي است زائر بار سفر را ببندد و اين سير عجيب آسماني را علاوه بر عالم جسم، در عالم نفس نيز آغاز کند و به موازات حجّ «بدن»، حجّ «روح» را هم محقّق سازد و همانگونه که مراقب آداب ظاهري و شرايط صحّت آن است، با دقّت بيشتري مواظب حالات باطني و روحي و شرايط مقبوليت آن نيز باشد و با آمادگي کامل حرکت کند.

نيّـت؛ وسيلة قرب بنده به ساحت قدس مولا

«إِذَا أَرَدْتَ الْحَجَّ فَجَرِّدْ قَلْبَكَ لِلهِ تَعَالَی مِنْ كُلِّ شَاغِلٍ...». 1

«چون ارادة حج کردي، دل را از هر آنچه که از خدا باز مي‌دارد، عاري ساز.»

زائر بيت الله بايد پيش از هر کاري، به آماده سازي قلب و اصلاح نيت بپردازد. اگر چه در گذشته نيت‌هاي ديگري داشته و هواهاي ديگر در سرش پرورانده، ليکن اکنون همه را به فراموشي بسپارد و همچنان خدا را ياد کند که اين عمل (حج يا عمره) تنها براي خداست و قصد و نيت در هر عملي، روح و ملاک ارزش و اعتبار آن را تشکيل مي دهد.

پيامبرخداصلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «إِنَّمَا الأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ...».2 ارزش اعمال انسان منوط به نيت و هدفي است که مد نظر دارد.

پس حاجي بايد در حجّش، غير خدا را دخالت ندهد و حرکت و اقدامش تنها براي خدا باشد و هيچ غرضي از اغراض دنيايي را در آن داخل نکند و انگيزه‌اي جز امتثال امر الهي نداشته باشد و نهايت احتياط را به کار گيردکه در خفاياي دلش نيّت ديگري راه نيابد.3

مهم آن است که زائر بداند کجا مي رود، دعوت چه کسي را اجابت مي‌کند، ميهمان کيست و آداب اين ميهماني چيست و نيز بداند هر خود‌خواهي و خود‌بيني، با خدا خواهي مخالف است و با هجرت تضاد دارد و بر معنويّت حج نقص وارد مي‌سازد.4

حقيقت نيّت، همان قُرب بنده به ساحت قدس مولاست که بدون انبعاث روح و سیر ملکوتي آن، حاصل نمي‌شود و حج‌گزار و معتمر بايد متخلّق به اخلاق الهي شود و از هدف نهايي خود در زندگي ـ که ميل به رضا و لقاي خداوند است ـ غافل نباشد و تنها به قصد امتثال امر خالقِ يکتا به اين ميدان وارد شود که چنين نيتي او را از اسارت به آزادي، از محدوديت به بي نهايت و از باطل به حقيقت رهنمون مي‌شود و هرکس با اندک تأمّل در حال خود، پي به صلاح و فساد نيّت خويش مي برد؛ ( بَلِ الإِنْسانُ عَلي‏ نَفْسِهِ بَصيرَةٌ، وَ لَوْ أَلْقي‏ مَعاذيرَه‏‏ُ)؛5 «بلکه انسان خود بر نفس خويشتن بيناست، هر چند دست به عذر تراشي زند.»

در اين سفر آدمي مي‌فهمد که آيا محرّکش خداست يا بخشي از آن و بلکه همه‌اش مربوط به خواسته‌هاي نفساني است. نخستين چيزي که بر هر انسان داراي تکليف، در هر عبادتي لازم و واجب است، اصلاح نيت و اخلاص صادقانه است و بايد دلش را از صفات حيواني و شيطاني منزه سازد و از لوث خودبيني و از هرچه غير رضاي خداست پاک گرداند و قصد و نيت خود را خالص کند تا متوجه حضرت باري تعالي شود و بداند که تنها دل‌هاي پاک لايق نظر و توجّه خدا و الطاف و عنايات خاص حضرت احديت است.

حج‌گزار هرگاه قصد و نيت خود را خالص کرد و متوجّه حضرت باري تعالي شد، مي‌تواند قدم در وادي شوق و محبّت الهي بگذارد و شهود و لقاي او را در سر بپروراند و خود را مهياي حضور کند.

از رهگذر نيت است که اعمال آدمي سنجش و ارزيابي مي‌شود و معيار پاداش و کيفر انسان‌ها در روز قيامت، نيت سالم و خدايي است. پاداش نيک، در اداي مناسک حج؛ مانند ديگر عبادات، از آنِ کساني است که اعمال خود را با نيتي خالص به جا آورند... ؛6 « اللَّهُمَّ طَهِّرْ قَلْبي مِنَ النِّفَاقِ وَ عَمَلِي مِنَ الرِّيَاءِ».7

احرام؛ مُحرم شدن براي مَحرم شدن؛

(الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُوماتٌ، فَمَنْ فَرَضَ فيهِنَّ الْحَج‏...).8

«حجّ در ماه‌هاي معيّني است. پس هر كس در اين (ماه) ها، حجّ را (بر خود) واجب گرداند، (بداند كه) در اثناي حجّ، همبستري و گناه و جدال (روا) نيست، و هر كار نيكي انجام مي‏دهيد، خدا آن را مي‏داند و براي خود توشه برگيريد كه در حقيقت، بهترين توشه، پرهيزگاري است، و اي خردمندان، از من پروا كنيد.» ‏

احرام، نشانة تسليم و صلح و نمادي از شکوه بندگي و رقّيت است. لباس تقوي و طاعت و نيز جامة تواضع و فروتني است.

مُحرمي‌که دلدادة حرم است و در سر سوداي محرميّت دارد و مي‌خواهد در حريم دوست وارد شود، در ميقات بايد خود را پيراسته از جامه‌هاي عادي و لباس‌هاي دنيوي کند و خويشتن را از وابستگي و دلبستگي به لباس‌هاي ظاهري برهاند و به لباس احرام بيارايد سزاوار است مُجّدانه تلاش نمايد که نيت خود را براي نائل شدن به صاحب حرم و وصال باري تعالي خالص گرداند. حضرت فاطمه علیها السلام مي‌فرمايد:

«مَنْ أَصْعَدَ إِلَي اللهِ خَالِصَ عِبَادَتِهِ أَهْبَطَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ أَفْضَلَ مَصْلَحَتِهِ». 9

«هرکس به‌سوي خدا خالص‌ترين عبادتش را بفرستد خداوند براي او بزرگترين مصلحتش را فرو مي‌فرستد.»

وبه هنگام خروج از جامه‌هاي دوخته به ياد سخنان گهربار امام سجاد علیه السلام بيفتد که به شبلي فرمودند: «آنگاه که به ميقات فرود آمدي و جامه‌هايت را در آورده، غسل احرام کردي و خواستي لباس احرام بپوشي، آيا چنين نيت کردي که لباس گناه را از خويشتن دور گرداني و جامة اطاعت خداوند را در بر کني؟ و آن هنگام که جامه‌هاي دوخته را از تن بيرون مي‌آوردي، آيا قصد کردي که از ريا و نفاق و امور شبه‌ناک نيز به درآيي؟ که اگر چنين نکني به راستي آداب ميقات را به جا نياورده‌اي؟»10

و اين نيت پاک و ناب را بايد براي هميشه استمرار بخشيد. چنين نباشد که محصور در همين زمان‌ها باشد. حج گزار بايد به هنگام پوشيدن احرام، قصد کند هرچه را خدا بر وي حرام کرده، او نيز بر خود حرام کند، گرچه بعضي از امور تنها در حال احرام و به‌طور موقّت بر انسان حرام است؛ مانند نگاه کردن به آينه، صيدکردن، کندن مو و... ليکن برخي امور حرام هميشگي است و از اين امور، ترک همة معاصي در همه حال و بيرون کردن جامة گناه براي هميشه است.

آري، احرام در ميقات بدين معناست که: خدايا! تعهّد مي‌کنم که همة محرّمات را بر خود حرام و براي هميشه آن‌ها را ترک کنم.

در اين مرحلة عبور، آدمي مي‌خواهد وارد صحنه‌اي نو وتازه شود و لباس‌هايي که مظهر فخر فروشي و تکبّر است با دست و ارادة خود از تن بدر کرده، مهياي پذيرش لباس احرام شود که اين تحوّل بايد از صورت بيرون رفته به سيرت بدل گردد و از سلوک آدمي شود و جان و دل را از آن علايق دنيوي تهي سازد و تن را با دو تکه پوشاک ندوخته ـ که نشاني از طرح و رنگ و نقشه بر آن نيست و لباس عشق و صفا است ـ بپوشاند و متوجه باشد که ديگر آن «من» گذشته نيستم، بلکه ميهمان مخصوص رب العالمينم.

حال اي زائرِ حرم الهي، تعويض لباس کافي نيست، بلکه بايد دل را هم تغيير دهي و عوض کني و با قلبي صاف و روحي بي آلايش به ملاقات آن عزيز بشتابي.

تلبيه؛ پاسخ مثبت به نداي الهي

اگر سرّ و معناي لبيک را بدانيم و با علم و آگاهي آن را سر دهيم، احراممان معنا و روح مي‌گيرد و اگر با اين حال مُحرم شويم مَحرَم مي‌شويم و اين دگرگون شدن لباس و مکان، موجب دگرگون شدن روح و جان مي‌شود.

لبيک، تکرار به پاداشتن مخلصانه و بي‌شائبه است؛

آري، امر تو را، دعوت تو را به پا مي‌دارم، با اخلاص و بي هيچ شائبه‌اي اجابتت مي‌کنم. هر چه بفرمايي. آري، قرباني شو. آري، يا به جايش قرباني کن. از شيطان و شيطان‌ها و شيطنت‌ها دور شو. آري...

براي برداشتن نخستين گام در زيارت، «لبيک» بگو، ولي نه همچون نيت که در درون و دل است، بلکه آشکارا و با فرياد به نداي وحي پاسخ مثبت ده و اجابت دعوت الهي کن و با گفتن لبيک، با خدا عهد ببند که از اين پس جز به طاعت او زبان نگشايي و زبان خود را بر همة گناهان ببندي و تکرار آن در هر فراز و فرود براي آن است که هر لحظه، آن عهد الهي خود را تجديد کني.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«وَ لَبِّ بِمَعْنَي إِجَابَةٍ صَادِقَةٍ صَافِيَةٍ خَالِصَةٍ زَاكِيَةٍ لِلهِ سُبْحَانَهُ فِي دَعْوَتِكَ مُتَمَسِّكاً بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَي». 11

«آن‌گاه به عنوان يک اجابت صادقانه، خالص، بي‌پيرايه و صاف از دعوت خدا، لبيک گويان به دستگيرة محکم الهي چنگ بزن.»

تلبيه، نوعي مناجات و گفتگو با خداست، در اين حال، انسان خود را از قيد و بندهاي مادي خلاص مي‌کند و دست ردّ به سينة نامحرمان مي‌زند و هم آوا با ديگران، نداي بندگي و اطاعت و سرود اتصال و بازگشت سرمي‌دهد و خود را در پناه عنايت و لطف حضرت حق قرار مي‌دهد و از پروردگار بزرگ توفيق مي‌خواهد که همچون محرمان حقيقي مکرم حق شود. هرکس به راز و رمز و معناي «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ...» پي‌ببرد، حلاوتي مي‌يابد که بيش از تصوير و انديشه است و اين آهنگ شفا بخش، هر چه بيشتر تکرار ‌شود، حلاوت مخصوص آن، در جان آدمي راسخ‌تر و عميق‌تر مي‌گردد و بر شادابي و لطافت روح مي‌افزايد؛ «لبيك‌هاي مكرر از كساني حقيقت دارد كه نداي حق را به گوش جان شنيده و به دعوت الله تعالي به اسم جامع جواب مي‌‏دهند. مسأله، مسألة حضور در محضر است و مشاهدة جمال محبوب.»12

تلبيه، آهنگي است شورانگيز که از گفتن و شنيدنش هيبتي عجيب سراپاي انسان را فرا مي‌گيرد. دل فرو مي‌ريزد و بدن مي‌‌لرزد و سيلاب اشک از ديدگان سرازير مي‌شود. خود را ميهمان دعوت شدة حضرت اکرم الأکرمين و محبوب فرشتگان مقرّب ربّ‌ ‌العالمين مي‌بيند که به استقبال تازه وارد آمده‌اند و به او خوش‌آمد مي‌گويند. در اين هنگام است که حالتي روحاني و شوري الهي در آدمي پديد مي‌آيد و ازعمق جان مي‌گويد: « لَبَّيْكَ، اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لاَ شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَ النِّعْمَةَ لَكَ وَ الْمُلْكَ، لاَ شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ لَبَّيْك ‏» .

لبيک، به معناي اجابت مکرر و اطاعت مؤکد است؛ يعني «آري،‌ اي پروردگار من. آماده براي خدمتم. بله، اي خالق و رازق من، ايستاده در حضورم.» حج‌گزار نبايد به گفتن چند ذکر خشک و خالي اکتفا کند و به معنا و باطن آن‌ها توجه نداشته باشد. همچنين حال او نبايد دراين زمان، با اوقات ديگر يکسان باشد. بلکه او همواره بايد متوجه آفريدگار خود باشد و خود را در محضر او مشاهده کند؛ «أَ لَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللهَ يَري‏». 13

و هنگامي که تلبيه مي‌گويد، به خود بباوراند که در حال گفت وگو و مناجات با خداست و به دعوت ميهماني او پاسخ مي‌دهد. بنابراين، اگر خشوع و خضوع و حضور قلب را رعايت نکند و از موقعيت خود غافل بماند، ممکن است حضرت سبحان، از او روي برگرداند و به نداي او پاسخ ندهد يا پاسخ ردّ بدهد. بايد ميان خوف و رجا، سرگشته و مردّّد باشد و بداند احرام و تلبيه، اجابت نداي خداوند است و بايد به قبول شدن آن اميدوار شود؛ چون فضل و کرم الهي بسيار است و از ردّ شدن آن ترسناک و از قدرت و قوت خود نوميد و بيزار باشد.

روايت است که حضرت علي بن الحسين علیهما السلام چون احرام بست و بر مرکب سوار شد، رخسارش زرد گشت و لرزه بر وي افتاد و نتوانست تلبيه گويد. پرسيدند: چرا لبيک نمي‌گويي؟ فرمود: مي‌ترسم که پروردگارم گويد: «لاَ لَبَّيْكَ وَ لاَ سَعْدَيْكَ!» پس چون تلبيه گفت بيهوش شد و از مرکب افتاد و پيوسته اين حال وي را فرا مي‌گرفت تا از حج فارغ گرديد.14

و از ائمه علیهم السلام نقل شده، هرکس با مال شبهه‌ناک حج گزارد و با آن حال لبيک گويد، پروردگار ندا دهد: «لاَ لَبَّيْكَ وَ لاَ سَعْدَيْكَ حَتّي تَرُدَّ مَا فِي يَدَیكَ».15

آن‌که با مال غير حلال، به حج رود وسپس لبيک گويد، خداوند عزّ وجلّ در پاسخش گويد: «لاَ لَبَّيْكَ...» يعني خير، قبولت نمي‌کنيم و حَجَّت را نمي‌پذيريم، تا آن‌چه از مال حرام به‌دست آورده‌اي به صاحبانش برگرداني.

تلبيه، ترنّم عاشقانه‌اي است که از حنجرة طائر گلشن قدسي و روح انساني بر مي‌‌خيزد که پاسخ به نداي سروش غيبي و دعوت کنندة آسماني باشد. پس بياييد اي اخوان الصفا و اي رازداران با وفا و اي مشتاقان ديدار و لقا، بياييد با قلبي لبريز از صدق و صفا و خالي از نفاق و ريا و بخل و خودپسندي به اين نداي آسماني پاسخ گوييد.

«هنگامي که صداي حاجيان به تلبيه در ميقات بلند مي‌شود و نداي حق تعالي را که فرمود: « وَ أَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجالاً...» پاسخ ‌دهند. لبيک گويان بايد فرياد خلق به هنگام نفخة صور و حشر اموات از قبور و ازدحام آن‌ها در عرصات قيامت را به ياد آورند؛ آن لحظه را که به نداي حق پاسخ مي‌دهند و به دو دستة مقرّب و مبغوض، يا مقبول و مردود تقسيم مي‌شوند و همة آن‌ها در آغاز، ميان خوف و رجا مردّد بوده‌اند؛ همان گونه که حج‌گزار در ميقات مردّد است که آيا براي او ميسّر خواهد شد که حج را تمام کند يا نه؟ و آيا او پذيرفته مي‌شود يا نه؟»16

پس سرّ تلبيه، اين آهنگ روح افزاي آسماني که در موسم حجّ از حلقوم ميليون‌ها عاشق دلباختة حق و دل‌هاي موّاج از محبّت ربّ بر مي آيد، زبان به حق و طاعت گشودن و از گفتار باطل و معصيت رستن است؛ آن هم نه تنها در محدودة زماني حج و عمره، بلکه براي هميشه.

طواف؛ گردش پيرامون محبوب ازلي

طواف خانة خدا، از زيباترين و پر جاذبه‌ترين اعمال و مناسک حج است. عاشقان و دلباختگان حريم کبريايي، با پشت سر گذاشتن فرسنگ ها راه، خود را به مکه؛ حرم امن الهي مي‌رسانند و چونان انسان تشنه‌اي که دسترسي به آب را نزديک مي‌بيند، در انتظار رسيدن به مسجد الحرام و کعبة معظمه، لحظه شماري مي‌کنند. امام صادق علیه السلام فرمود:

«وَطُفْ بِقَلْبِكَ مَعَ ‌ الْمَلاَئِكَةِ حَوْلَ الْعَرْشِ كَطَوَافِكَ مَعَ الْمُسْلِمِينَ بِنَفْسِكَ حَوْلَ ‌ الْبَيْت...». 17

«همان گونه که با بدن ـ در ميان مردم ـ بر گرد کعبه مي‌چرخي، با قلب خود؛ يعني در ميان فرشتگان، عرش خدا را طواف کن.»

طواف، پيرامون چيزي چرخيدن است و اين عمل، علامت کمال علاقه و نشانة منتهاي محبّت است تا آن‌جا که خود را فداي محبوب مي‌سازد و بلا گردان او مي‌شود؛ آن‌چنان که پروانة عاشق شمع، آن قدر برگِرد شمع مي‌چرخد و مي‌گردد تا عاقبت خود را با بال و پري سوخته به پاي شمع مي افکند.

ميهمان حضرت باري تعالي بايد به اسرار حج آشنا شود و نيز به سرّ طواف توجه کند و بعد از ورود به مسجد الحرام بداند پيرامون مکاني مي‌چرخد که پيامبران، از حضرت آدم تا خاتم ـ‌ صلوات الله عليهم اجمعين ـ وحضرات ائمة معصوم علیهم السلام با حال خشيت وانکسار پيرامون آن مي‌چرخيدند. «و [زائر] چون طواف آغاز نمايد، دل خود را از تعظيم و محبّت و خوف و رجا لبريز سازد و بداند که در حال طواف، شبيه است به فرشتگان مقرّب که پيوسته در گرد عرش اعظم به طواف مشغول‌اند و بداند که مقصود کلّي، طواف دل است به ياد پروردگار خانه. پس طواف را به ياد او آغاز کند و پايان ببرد. آري، روح طواف و حقيقت آن، طواف دل است در حضرت ربوبيت و خانة مثالي، ظاهري است در عالم جسماني»18

طواف کننده بايد بداند آنگاه‌که به طواف کعبه مشغول است، به فرشتگاني مي‌ماند که گرد عرش خدا حلقه زده‌اند و برآن طواف می‌کنند و بداند که هدف از طوافِ جسم به گِرد کعبه، آن است که قلبش به ذکر خدا بپردازد و همان طور که طواف را از کعبه شروع کرده و در کعبه به پايان مي برد، انجام و آغاز هرکاري نيز بايد با ياد خدا باشد. انسان موظف به طواف است، همان‌طور که همة اجزاي اين خلقت، بنا به تبعيت از قانون عمومي عالم، در حال طواف‌اند.

در داخل اتم، الکترون ها بر گرد پروتون ها مي‌چرند.

کرات معلّق در فضا، بر گرد خورشيد طواف مي‌کنند.

خورشيد، با سيارات خود و اقمار آن‌ها که مجموعة منظومة شمسي را تشکيل مي دهند، به دور مرکز کهکشاني مي‌گردند.

چيزي که هست، طواف آن ها طواف تکويني و اضطراري است و انسان که موجودي است عاقل و با اراده و اختيار، بايد با عقل و اراده و اختيار، پيرامون مبدأ و معبود طواف کند و گرد او بچرخد. چشمش در همه حال، در همه وقت و در همه جا به او باشد و همة همّتش رضا و خشنودي او شود.

طواف پيرامون کعبه، طواف به دور خانه‌اي است که خداوند از باب تشريف و تکريمِ آدميان، آن را خانة ويژة خود (بيتي19) معرفي نمود و در دسترس انسان قرار داد تا قبلة خود سازد و هنگام نماز و عرض بندگي، به سمت آن بايستد. هنگام تلاوت قرآن، زمان خوابيدن و نشستن، لحظة احتضار و در ميان قبر به سمت او قرار گيرد و بالاخره مرگ و حياتش رو به سمت خانة معبود باشد. «قُلْ إِنَّ صَلاتي‏ وَ نُسُكي‏ وَ مَحْيايَ وَ مَماتي‏ لِلهِ رَبِّ الْعالَمينَ» .20

«من در جميع شؤون حيات و مماتم بنده‏اي هستم تنها براي خدا، و روي خود را تنها متوجه او نمودم. چيزي را قصد نمي‏كنم و از چيزي روي‏گردان نيستم مگر براي او، در مسير زندگيم قدمي برنمي‏دارم و به سوي مرگ قدم نمي‌‏گذارم مگر براي او، چون او پروردگار همه عالميان و مالك همه و مدبّر همه است.»21

نماز طواف، عملي است که بايد بعد از طواف خوانده شود؛ در پشت مقام ابراهيم علیه السلام . قرآن کريم مي فرمايد: ( وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَقامِ إِبْراهيمَ مُصَلًّي).22

نماز طواف، در ظاهر نشان از آن است که زائر در جاي و محلّ ابراهيم علیه السلام بايستد و نماز بگزارد، ليکن در باطن گوياي اين حقيقت است که مکانت ابراهيم خليل علیه السلام را دريابد و نمازي ابراهيم گونه به‌جا آورد و بيني شيطان را به خاک بمالد. امام سجاد علیه السلام به شبلي فرمود: «آيا در مقام ابراهيم، نيت کردي که از اين لحظه به بعد، بر هر طاعتي صبر نمايي و از هر معصيتي دوري کني؟23

کسي که در حال نماز، خلوص و خضوع و حضور قلب ندارد، در جاي ابراهيم علیه السلام نايستاده است، بلکه او طعمة شيطان است و شيطان بيني او را به خاک ماليده است. پا گذاشتن حضرت ابراهيم علیه السلام بر سنگ سخت و فرو رفتن جاي پاي مبارک ايشان و ماندن اثر پا در آن، شايد مي‌خواهد اين نکته را در ذهن تداعي کند که بايد زير بار مسؤوليت متزلزل نشد و چنان محکم و ثابت ايستاد که جاي پاي تو در سنگ فرو رود.

لذا خواندن نماز طواف در پشت مقام به منزلة خواندن نمازي ابراهيم گونه است‌که درآن حاجي بيني شيطان را به خاک مي‌مالد و با خضوع و خشوع به نماز مي‌ايستد و بعد از نماز، آب زمزم را که شراب معرفت و طاعت است مي‌نوشد و جام معصيت را براي هميشه ترک مي‌کند.

سعي ميان صفا و مروه؛ کوششي براي يافتن ماية حيات انساني

( ...إِنَّ الصَّفا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعائِرِ اللهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلا جُناحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِما... ).24

وظيفة زائر بعد از طواف و انجام نماز طواف، سعي ميان صفا و مروه است و سعي کننده، آنگاه که رو به صفا دارد بايد خود را تصفيه کرده و از صفاي الهي برخوردار شود و وقتي به سوي مروه مي رود، سعي مي‌کند تا مروّت و مردانگي به دست آورد؛ که «صفا اشارت است به صفوة دل دوستان در مقام معرفت و مروه، اشارت است به مروّت عارفان در راه خدمت.» 25

امام صادق علیه السلام فرمود:

«وَ صِف رُوحَكَ وَ سِرَّكَ لِلِقَاءِ اللهِ تَعَالی يَوْمَ تَلْقَاهُ بِوُقُوفِكَ عَلَي الصَّفَا وَ كُنْ ذَا مُرُوَّةٍ مِنَ اللهِ نَقِيّاً أَوْصَافُكَ عِنْدَ الْمَرْوَةِ». 26

«و چون به صفا مي ايستي، روح خود را براي ديدار او در روز موعود، صفا ده و چون به مروه مي ايستي، روح خود را در ديدگاه خدا از هر زشتي پاکيزه کن.»

«بايد حاجي ميان اين دو قلّة ترس و اميد و دو گردنة خوف و رجا، توازن و تعادل و استقامت خويش را نگاهباني کند و رکودي در او به يکسو پديد نيايد و بر قلّة اين خوف و رجا، بت هوس را از فراز دل خويش سر نگون سازد و بت ترس را از بلنداي قلبش به زير آورد و در اين رهگذر خداي را بيابد که نه دربارة وجودش ترس همه جانبه را براي او پديد مي‌آورد و نه اميدي بي رمز و کران، بلکه او را بر آن مي دارد که در نوسانِ ميان دو سوي خوف و رجا، با کوششي آميخته به شادابي و نگراني مطبوعي، مساعي خود را به کار گيرد.»27

و با اين عمل، حالت اضطراب خاطر و نگراني روحي خود را آشکار سازد که ياراي دل کندن از خانة محبوب ندارد. گاه مي‌رود و گاه بر مي‌گردد و در اثناي راه، از شدّت وجد و شعف که به چنين نعمت عظيمي متنعّم گشته است هروله مي‌کند.

«و چون به ميان صفا و مروه به جهت سعي آيد، بايد متذکر شود که اين‌جا شبيه است به ميداني که در پايگاه پادشاهي واقع باشد که بندگان در آنجا آمد و شد مي‌کنند، گاهي مي‌آيند و زماني مي روند و به‌جهت اظهار اخلاص خدمت، و اميد نظر رحمت درآنجا تردّد مي‌نمايند؛ مانند کسي‌که به خدمت پادشاهي‌رسيده باشد وبيرون‌آمده باشد ونداند که پادشاه درحق او چه حکم خواهد فرمود! پس در دور خانه آمدوشد مي‌کند که شايد در يک مرتبه بر او ترحّم کند. و در وقت آمدوشد در آنجا ياد آوَرَد آمدوشد خود را در عرصات محشر، ميان دو کفة ميزان اعمال خود؛» امام صادق علیه السلام فرمودند:

« مَا لِلهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَنْسِك أَحَبَّ إِلَي اللهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَي مِنْ مَوْضِعِ السَّعْيِ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ يَذِلُّ فِيهِ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ». 28

«هيچ موضع عبادتي نزد خدا محبوبتر از موضع سعي نيست و اين براي آن است که در آنجا هر متکبّر گردنکشي خاضع مي شود (آثار ذلّ عبوديت و بندگي که تنها راه کمال آدمي است در او ظاهر مي گردد).»

«بايد هنگامي که سعي ميان صفا و مروه را انجام مي‌دهد، از بالا و پايين آمدن دو کفة ترازوي اعمال در عرصة قيامت، ياد کند و صفا را کفة حسنات و مروه را کفة سيّئات انگارد و به خاطر آورد که در آن هنگام نظر او بر رجحان و نقصان اين دو کفّه، دوخته مي‌شود و ميان عذاب و آمرزش حيران و مردّد خواهد بود.» 29

در اين رفت و آمد توأم با اضطراب و نگراني، به ياد سرگذشت همسر خليل الله، مادر اسماعيل؛ يعني حضرت هاجر افتد که با حالت انقطاع از ما سوي و اخلاص در دعا، از منبع فيّاض و قدرت نامحدود آب حيات مي‌طلبيد که ماية حيات هر موجود زنده‌اي است. حيات اسماعيل و هاجر علیهما السلام به علت تشنگي شديد در معرض خطر بود، ولي اين مادر با توکّل به قدرت لايزال خداوندي، در اوج صبر و مقاومت براي يافتن آب جهت فرزند عزيز و دلبندش، اين فاصله را هفت مرتبه، آن‌هم در هواي خشک و بسيار گرم مکه، پيمود و هرگز مأيوس و نا اميد نگشت و پيوسته در انتظار عنايات و الطاف خداوندي سير مي‌کرد و نتيجة دعا و توکل را «مِنْ حَيْثُ لا يَحْتَسِبُ» با چشم خود ديد. خداوند به هيچ وجه تلاش‌ها و کوشش‌هاي مشروع و مطلوب آدمي را بي پاداش نمي‌گذارد و از برکت اخلاص و توکل آن مادر و پسر، با امداد غيبي، اين تلاش و کوشش به آب زمزم و جريان آن انجاميد که به حجاج بيت مکرّم حيات معنوي مي‌بخشد؛ (...وَ مَنْ يَتَّقِ اللهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً \*وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لا يَحْتَسِبُ وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَي اللهِ فَهُوَ حَسْبُهُ...). 30

اين صحنة اعجاب انگيز، از آن زنِ با ايمان، که نه تنها اسوة زنان جهان، بلکه الگوي تمام عيار استقامت و فداکاري براي مردان سلحشور و مقاوم نيز به شمار مي‌رود. چنان در پيشگاه حضرت حقّ مورد تحسين و شايان تقدير واقع شد که همان عمل؛ يعني هفت بار رفت و برگشت ميان کوه صفا و مروه، يکي از ارکان حجّ و شعاري از شعاير الهي معرفي گرديد و تا روز قيامت، يک وظيفة حتمي براي زوّار خانة خدا شد. لذا در هنگامة انجام عمل مقدس و عرفاني سعي، زائران بايد توجه به ريشة تاريخي عمل نموده و خود را به آرمان هاي هاجر علیها السلام پيوند دهند.

آري «مسعي» از يک سو، محل بروز و ظهور فضيلت عالية صبر و توکل و عبوديت انسان است و از سوي ديگر، جلوه‌گاه کرم و رأفت و رحمت و عطوفت حضرت ايزد منان. از همين رو، توجه بسيار لازم است تا اين عمل فوق العاده پر مغز و پر معنا، با حضور قلبِ کافي انجام شود و فرصت مغتنم شمرده شود و تلاش فراوان به‌کار رود که در اثر مسامحه و غفلت، بدون اخذ نتايج عالية روحي و معنوي از دست نرود که ندامت و حسرت فراوان به دنبال خود خواهد داشت.

وقوف در عرفات؛ وادي معرفت و رنگ عرفاني

عرفات، سرزمين بسيار مقدسي است که خداوند کريم آنجا را براي ضيافت و پذيرايي از ميهمانان خود مقرر فرمود و سفرة خاص انعام و اکرامش را در دامن «کوه رحمت» گسترانيد و از همة ميهمانان و واردين، دعوت به عمل آورد که در ساعت معيّن، همه با هم، بر گرد خوان نعمت بي دريغش بنشينند و از درياي موّاج کرم و رحمت بيکرانش هر يک به قدر ظرفيت و استعداد خويش برخوردار گردند. امام صادق علیه السلام مي فرمايند:

«... وَ اعْتَرِفْ بِالْخَطَايَا بِعَرَفَاتٍ وَ جَدِّدْ عَهْدَكَ عِنْدَ اللهِ بِوَحْدَانِيَّتِهِ وَ تَقَرَّبْ إِلَيْهِ...». 31

«... در عرفات به خطاهاي خويش معترف باش و ميثاق خود را با خداوند و وحدانيت او تازه کن و به او نزديک باش...»

زائر بايد در اين سرزمين، مجلس معارفه‌اي ميان خود و خدا تشکيل دهد و بر درجة عرفان و محبّتش نسبت به خدا بيفزايد و در نتيجه، کمال حقيقي و سعادت انساني خود را به‌دست آورد.

امير مؤمنان، امام علي علیه السلام دربارة راز وقوف در عرفات فرمود:

«عرفات خارج از مرز حرم است و ميهمان خدا بايد بيرون دروازه، آن قدر تضرّع کند تا لايق ورود به حرم شود.»32

امام سجاد علیه السلام آنگاه که از حج برگشته بود، از شبلي پرسيد:

«به هنگام وقوف در عرفات، آيا معرفت خداوند سبحان را ادا کردي و به معارف و علوم الهي پي بردي و آيا دانستي که با تمام وجود در قبضة قدرت خدايي و او بر نهان کار و راز قلب تو آگاه است؟!»

حج‌گزار بايد در آن‌جا بر اين نکته عارف شود که خداوند نهان و آشکار او و حتي آنچه براي خود او روشن نيست و به طور ناخود آگاه در زواياي روح او مي‌گذرد آگاه است؛ «انسان اگر بداند كه قلبش در مشهد و محضر حق است، همان طور كه خود را به‌گناهان جوارحي نمي‌آلايد، گناه جوانحي نيز نمي‌كند و قلبش را از خاطرات آلوده تنزيه مي‌كند.»33

آري، عرفات، سرزمين بازگشت به خويشتن خويش، محلِّ «شناخت حق» وادي معرفت به «خود و خدا» مکان تفکّر و تدبّر و جايگاه کسب «رضا و خشنودي» است؛ «وَ رِضْوانٌ مِنَ اللهِ أَكْبَر».

عرفات، محلّ «شناخت» است؛ شناخت جلوه‌ها و مظاهر الهی. ابتدا بايد شناخت و معرفت پيدا کرد. معرفت مقدسة سلوک و سير الي الله است.

صحراي عرفات، بياباني است، عريان از تمام جلوه‌هاي مادي و ظاهري. در آن‌جا سرگرمي و اشتغال نيست. فلسفة وجود آدمي در اين مکان، خالي از زيور و زينت است. اين بيابان نمونه‌اي از صحراي محشر و رستاخيز عظيم قيامت کبري است.

و چون [حج گزار] به عرفات حاضر شد، نظر به ازدحام خلايق کند و ببيند که مردمان به لغت‏هاي مختلفه صداها بلند کرده‏اند و هر يک به زباني به تضرّع و زاري مشغول‌اند و هر کدام به طريقة امام و پيشواي خود آمد و شد مي‏کنند؛ ياد آورد عرصه قيامت و احوال آن روز پر هول و وحشت را، و پراکندگي مردمان را در آنجا به طور حيران و سرگردان و هر امّتي به گرد پيغمبر و امام خود جمع شده و چشم شفاعت بر او دوخته‌اند. پس چون به اين فکر افتاد، دست تضرّع بردارد و با نيت خالص به درگاه خدا بنالد که خدا حجّ او را قبول کند و او را در زمره رستگاران محشور سازد و چنان داند كه: نوميد نخواهد شد؛ زيرا روز، روز شريف، و موقف، موقف عظيمي است و بندگان خدا از اقطار زمين درآنجا جمع‏اند و دل‌هاي همه به خدا منقطع است و همت‌هاي همه مصروف دعا و سؤال است. ودست‌هاي همه به درگاه پادشاه بي‏نياز بلند است و همگي چشم بر در فيض و رحمت او انداخته و گردنها به سمت لطف و كرم او كشيده و البته چنين موقفي از نيكان‏و اخيار خالي نيست، بلكه ظاهر آن است كه: ابدال و اوتاد ارض در خدمت‏صاحب عصر در آنجا حاضرند.»34

حاجي بايد بداند با وقوف در عرفات مي‌تواند توجه الهي را به خود جلب کند. لذا منتهاي جدّيت خود را به خرج دهد که در آن‌جا به کمال معرفت نايل شود و بايد خداي مهربان را در سرزمين عرفات به جستجو گرفت که نيکان را از آمرزش خود سرشار سازد و شرّ و بدي را ناديده گرفته، از کردار و گفتار ناخوش‌آيند و زشت در گذرد.

امام صادق علیه السلام مي فرمايد: «بدترين گناهان آن است که آدمي در عرفات حاضر شود و چنان گمان کند که خدا او را نيامرزيده است.»35

عرفات، صحراي عرفان است و دعاي معروف امام حسين علیه السلام در اين روز و نيايش عرفة امام زين العابدين علیه السلام (صحيفه سجاديه) در زمزمة عاشقانه‌هاي حج، در زير چادرهاي گرم، در دشت سوزان عرفات، شنيده مي‌شود.

امام صادق علیه السلام مي فرمايد: «هنگامي که روز عرفه به انجام رسيد و شب سر آمد، فرشتگان به دوش انسان زده، مي گويند: «اي زائر خانة خدا، گذشته‌هاي تو بخشيده شد، مواظب باش که در آينده چگونه هستي!»36

باشد که وقوف ما در عرفات، معرفت آموزمان گردد و در عرفه، عارف حق گرديم و عامل به «معروف» شويم.

وقوف در مشعر الحرام؛ پايگاه شعور

مشعر الحرام را «جَمع» و «مُزدلِفه» نيز ناميده‌اند. حاجيان پس از وقوف در عرفات، همه با هم جمع مي‌شوند و در هم مي‌آميزند و هماهنگ با هم و دوشادوش يکديگر به سوي مشعر الحرام سرازير مي شوند.

«شعار» يعني علامت و نشان.37 «مشعر الحرام» مکاني است ميان عرفات و منا که وقوف درآن، از ارکان حج است.38 مشعر، هم مظهر شعارِ خدا جويي و خدا خواهي محض است و هم محلّ بروز درک و شعور عالي انساني است.

در شب مشعر، بيدار دلان عاشق، سر بر خاک عبوديت مي‌سايند و اظهار بندگي و فروتني مي کنند و از اين‌که حضرت خداوندگار آن ها را قبول کرده و اجازة شرفيابي به درگاه عزّتش داده، شکر و سپاس مي‌گويند.

زائر، پيش از هر چيز بايد به اين نکته توجه کند که به امر خدا و دعوت خالق منّان، به اين وادي آمده است و به همين جهت لازم است وقوف و بيتوته‌اش با نيت خالص و براي امتثال امر خدا و قربة إلي الله باشد.

حال که از عرفات به مشعرآمده؛ يعني در آن وادي شناخت و مجلس معارفه با خدا، به مقام کامل معرفة اللهی رسيده و با معبود خود عهد و پيمان مراقبت دايم بسته است، گويي وقوف مشعر نيز همچون شعورش از عرفات مهمتر است که خدا مشعر را در متن و عرفات را در حاشيه ياد کرده است، گر چه هر دو رکن‌اند:

«فَإِذا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفاتٍ فَاذْكُرُوا اللهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرامِ وَ اذْكُرُوهُ كَما هَداكُمْ وَ إِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الضَّالِّينَ». 39

«از عرفات که کوچ کرديد، در مسجد الحرام به‌ياد خدا باشيد و او را ياد کنيد؛ چنان که شما را هدايت کرد، در حالي که پيش از آن در گمراهي بوديد.»

تاريکي شب، به هنگام وقوف در مشعر، همة امتيازات بي اساس را در زير پردة خود پنهان مي سازد. صحرايي است خالي و عريان. هم تو ساده و گمنامي، هم فضاي اطراف بي پيرايه. هيچ نشان و نمايي نيست. اين صحراي عاري از هر زينت و زيور مادي، ميهمان سراي پروردگار است. سکوت ملکوتي و عرفاني شب مشعر، زيباترين مکان براي پاک ترين انسانهاست؛ شبي است که درهاي الطاف و عنايات بي‌دريغ خدا به روي بندگان باز است و نسيم رحمت مي وزد و باران مغفرت مي بارد؛ مشعرالحرام مکان پذيرايي خاص«رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيم» است که « الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الأَرْض».

شب مشعر الحرام، شب زاري و ضجّه است. شب ناله و سوز و مناجات. شب توبه و بازگشت. شب آشتی با خداي جهانيان. زمان تهجّد و شب زنده‌داري.

مشعر، نشانة شعور و درک انسان گسسته از هوا و هوس‌ها است. مکان راز و نياز زائران دلسوخته و پريشان. در آن‌جا شيفتگان حضرت باري تعالي با کنار گذاشتن خواب دنيوي، به شب زنده‌داري مي پردازند. بعضي در حال قيام و برخي در حال رکوع و جمعي در حال سجودند. آسمان پر ستارة مشعر، با صفا و لطافت عجيب و تشعشع و تلألؤ کواکب درخشانش که توأم با هيبت خاصي است، حالي ملکوتي و جذبه‌اي روحاني به انسان مي بخشد و در آن تاريکي شب، چيزي جز خدا حاکم نيست و صدايي جز صداي خداجويي از اطراف آن وادي به‌گوش نمي‌رسد.

فرداي مشعر، روز رمي شيطان است و حجاج هنگام وقوف در مزدلفه با جمع کردن سنگ‌ريزه‌ها نيرو مي‌گيرند و خود را مسلّح مي‌کنند تا با شيطان و هوس‌ها به نبرد برخيزند و با هر عصیانی بستيزند و فقط براي اطاعت امر محبوب خويش در آستانة قدسی‌اش سر تسليم فرود آورند.

بيتوته در منا ؛ تمنّا از خدا

آن‌گاه که وقوف و بيتوتة زائر در مشعر به آخر مي‌رسد، بين الطلوعين (روز دهم ذي حجه) را در مزدلفه مي‌ماند و بعد از طلوع آفتاب، به سمت منا کوچ مي‌کند و وقوفي ديگر را با زماني طولاني‌تر آغاز مي‌کند. در عرفات و مشعر الحرام، تنها وقوف و درنگ و انديشيدن کافي بود گر چه داراي اسرار و رموز نيز بود، امّا اينجا (منا)، حاجيان بايد دست به‌کار شوند. منا، جاي تحقّق بخشيدن به آرزوها و به‌کار بستن تصمیم‌ها است. عملي ساختن شناخت هاي «عرفات» و موشکافي‌هاي «مشعر الحرام».

منا، از مادة «تمنّي» و «منيه» است و منيه به معناي آرزو است، پس لازم است در سرزمين منا، تمام آمال و آرزوها را کناري نهاده، دل به خداوند متعال بسپاريم و بس.

امام علي بن موسي الرضا علیهما السلام فرمود:

« تَمَنَّ عَلَي رَبِّكَ مَا شِئْتَ، فَتَمَنَّي إِبْرَاهِيمُ فِي نَفْسِهِ أَنْ يَجْعَلَ اللهُ مَكَانَ ابْنِهِ إِسْمَاعِيلَ كَبْشاً يَأْمُرُهُ بِذَبْحِهِ فِدَاءً لَهُ فَأُعْطِيَ مُنَاهُ». 40

«از پروردگارت آن چه را مي‌خواهي آرزو کن. ابراهيم علیه السلام پيش خود آرزو کرد خدا به جاي فرزندش، اسماعيل گوسفندي را مقرّر کند تا به او فرمان دهد آن را به منظور باز خريد اسماعيل قرباني کند و آن را بدو اعطا کرد (و ابراهيم علیه السلام به اين آرزوي خود رسيد).»

منا، قربانگاه عاشقان و محلّ اتّصال واصلان است؛ جبهة بمباران شيطان، قرباني براي رحمان و در پايان نوبت مي‌رسد به حلق يا تقصير. اين جاست که زائر خانة خدا، شايستگي حضور مي‌يابد و با قرباني کردن هواهاي نفساني و ذبح ذبيحه، اعمالش را به پايان مي‌برد و ازآمرزيدگان مي‌شود.

اين جاست که آن‌چه را در مشعر براي مبارزه آماده کرده، بر سر دشمنان خدا مي‌کوبد و در اين حال بايد «منيّت» را کنار بگذارد و غرق در حضرت «رحمان» شود و به منظور بندگي و انقياد امر خدا، امتثالاً لأمر الله و طلباً لرضاه، اعمال واجبش را به‌جا آورد.

آري «منا» قربانگاه است. حاجي در آن‌جا گام در ميدان عمل مي‌نهد و شيطان شناخته شده را در روز روشن گلوله باران مي‌کند. آن‌جا بايد سر دنيا در راه جلب رضاي خدا بريده شود و نفس امّاره سنگسار شود. آنجا بايد تمام تشخصات و تعينات دنيايي از مال و جاه و مقام و شهرت و حتي فرزند و جان، فداي حضرت معبود گردد.

و اکنون که در منا حضور يافته‌اي و به بارگاه قرب و تجلّيگاه عنايات خاص حضرت معبود درآمده‌اي و به تو آنچنان شرف بخشيده که لياقت و اهليّت ايستادن در جلوه‌گاه جمال حضرت حق را به دست آورده‌اي قدر خود را بشناس و به شکرانة اين نعمت عظمي و موهبت کبري، سجده به پيشگاهش ساييده، از مال و جان خود انعام و اکرام کن و پا بر هوا و هوس‌هاي نفساني نهاده، تنها در راه پاک او قدم بردار و پاي برهنه و قلب عاري از محبت دنيا، به بارگاه قدس او بيا؛ «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوادِ الْمُقَدَّسِ طُويً».41

رمي جمرات؛ ستيز با شيطان و مبارزة نمادين با غول ‌ هاي استکبار

از اعمال واجب در منا، رمي جمرات است؛ يعني پرتاب هفت سنگ‌ريزه به هر ستون.

در باب حج و مناسک آن، دستوراتي وارد شده و اعمال و وظايفي مقرّر گرديده که براي ايجاد اخلاص و تسليم بندگان در برابر خدا، عاملي بسيار قوي و فوق العاده دقيق است و از امتيازات حج نسبت به ديگر عبادات، همين است که جنبة تعبّد در آن آشکارتر است و رمز عبوديت و بندگي در ضمن امتثال اوامر آن، ظهور بيشتري دارد و از همين رو، در رجم شيطان مقصود اظهار بندگي بر سبيل تعبّد محض وسرکوب ساختن آن، اذهان بندگان خدا را از اطاعت امرش باز دارد و مانند خودش مطرود از رحمت حق سازد ولي بايد از باب عبوديت پروردگار و اطاعت محض از او، شيطان را رجم کنيم، همان‌گونه‌که خداوند، شيطان را به جهت نافرماني رجم کرد و از حريم کبريايي خود طرد نمود.

هدف و نيت حاجي از رمي جمرات، بندگي و قصد امتثال امر الهي است و اين‌که خود را به حضرت خليل الرحمان تشبيه کند؛ آنگاه که در اين شيطان بر او ظاهر شد و خداوند به وي فرمان داد آن لعين را با سنگ‌ريزه براند.

حاجي در اين هنگام قصد کند که سنگ‌ريزه‌ها را بر شيطان مي‌زند و پشت او را مي شکند!42 «ولي شيطان از راه‌هاي گوناگون، وسوسه در دل‌ها مي‌افکند و افکار را مشوّش و تصميمات را سست مي کند.» ( أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يا بَني‏ آدَمَ أَنْ لا تَعْبُدُوا الشَّيْطانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبينٌ)43

آري، حضرت ابراهيم علیه السلام در آن روز به امر خداوند سنگ بر شيطان زد تا مأموريت خود را انجام دهد و رضاي الهي را به دست آورد، پس اکنون من نيز امروز به امر پروردگار، سنگ بر ستون هاي بيابان منا مي‌زنم تا با همين اطاعت امر، رضاي خدا را کسب کنم؛ روشن است که اين سنگ زدن‌ها، اطاعت امر خدا است و اطاعت امر خدا، پوزة شيطان به خاک ماليدن است.

در اينجا بايد توجه داشت که نه آن «جمره» شيطان است و نه اين «سنگ زدن» رمي شيطان، بلکه هدف از اين عمل، دور ساختن و طرد شيطان و شيطان صفتان است از محيط زندگي انسان‌ها و زايل نمودن اوهام و وسوسه‌هاي شيطاني از داخل وجود آدمي؛ زيرا همه‌جا و همه وقت، شيطان‌ها در کمين‌اند و بايد همواره تو به سلاح‌هاي گوناگون مجهّز باشي تا آنچه مانع انجام وظيفة بندگي و عبوديت در پيشگاه خدا است را از سر راه مسلمانان برداري و جامعة اسلامي، در محيطي پاک و با طهارت در مسير عبادت وبندگي خدا حرکت کنند.

رمي جمرات تمريني همگاني است براي زنده نگه داشتن روح مبارزه با صفات شيطاني و مجسّم ساختن حسّ تنفر از اغواگران و خيانت کاران اجتماعي و همه ساله بايد در زمان مشخص و مکان معلوم به صورت يک مانور عمومي و شيوه‌اي جالب و چشمگير برگزار گردد و شايد که اين عمل (رمي جمرات) رمز فداکاري و نشان گذشت از مال در راه خدا است براي دفاع از حريم دين و مبارزه با اعداي حق و دشمنان حقيقت.

بنابراين، توجيه «منا» نشان دهندة صحنة جنگ و نبرد با دشمنان دين خدا است و ستون‌هاي سنگي واقع در منا هم، مظاهر کفار و منافقان است که سر راه جوامع مسلمانان صف کشيده‌اند و با کوشش تمام، در ريشه کن ساختن آنان سعي بسيار مي‌نمايند.

لذا همه با هم، درحالي که از تمام دنيا به دو جامة احرام اکتفا نموده‌ايم، به سمت جمرات عقبه و اولي و وسطي مي‌رويم تا دشمنان دين و دزدان ايمان را از راه‌هاي گوناگون در اضلال و اغواي مسلمانان و به خصوص نسل جوان مي‌کوشند و در اثر نداشتن روح ايمان، مانند تخته سنگ‌هاي مرده و بي‌جانند. با مال، قدرت، قلم و زبان خود و بالأخره با هر چه که در دست داريم، بر سر آنان بکوبيم و سرنگونشان سازيم و در اين راه از صرف هيچ نيرويي خودداري نکنيم.

اينجا مدرسة جنگ ودانشگاهي است‌که بايد هدف گرفتن شيطان و درست زدن آن را آموخت. شيطان‌ها همه‌جا و همه وقت در کمين‌اند و بايد به سلاح‌هاي گوناگون مجهّز شد و با تمام قوا نبرد کرد.

در صحنة رمي جمرات است‌که مي‌توان مبارزه با شيطان‌ وغلوهاي استکبار را آموخت‌ومسلمانان، اگر قدرت ايمان و اتحاد خويش را نشان دهند و صابر و ثابت باشند و در راه خدا گام بردارند، دشمنان دين و ايمان، چنان ضعيف و زبون مي‌شوند که با يک اشارة اندک از جانب مسلمانان، منکوب مي‌گردند و از پاي در مي‌آيند.

قرباني ؛ تجديد خاطرة نهايي ترين ايثار

واجب ديگر در منا، بعد از رمي جمرة عقبه، در روز عيد اضحي، ذبح حيوان است؛ «فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْي‏»44 که فربه و بي عيب باشد «وَ الْبُدْنَ جَعَلْناها لَكُمْ مِنْ شَعائِرِ اللهِ»45 و اين عمل را از آن جهت که عبادت است و وسيلة تقرب به خدا، «قربان»گويند.

قرباني، از مادة «قرب»، هرکار نيکي است که انسان به وسيلة آن بخواهد به رحمت خدا نزديک شود.46 و هر عملي که به قصد قربت انجام گيرد، قرباني است؛ «إِنَّ الزَّكَاةَ جُعِلَتْ مَعَ الصَّلاَةِ قُرْبَاناً لأَهْلِ الإِسْلاَمِ».47

قرباني، نماد فدا شدن در راه دوست، رها شدن از قيد و بند هواي نفس و جدا شدن از تعلّقات وتعيّنات؛ يعني دل بريدن از غير خدا و قطع کردن گلوي طمع و آز است.

قرباني، عملي نيست که اسلام بناي آن را نهاده و منحصر به آن باشد، بلکه مراسم ذبح و قرباني، از زمان آدم ابوالبشر تا ظهور اسلام، با شيوه‌هاي گوناگون، معمول و متداول بوده است. خداوند متعال مي‌فرمايد:

« وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبا قُرْباناً فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِما وَ لَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الآخَرِ قالَ لأَقْتُلَنَّكَ قالَ إِنَّما يَتَقَبَّلُ اللهُ مِنَ الْمُتَّقين». 48

«و داستان دو پسر آدم را به درستي بر ايشان بخوان، آنگاه که [هر يک از آن دو] قربانييي پيش داشتند. پس، از يکي از آن دو پذيرفته شد و از ديگري پذيرفته نشد. [قابيل] گفت: «حتماً تو را خواهم کشت». [هابيل] گفت: «خدا فقط از تقواپيشگان مي پذيرد.»

« وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنا مَنْسَكاً لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللهِ عَلي‏ ما رَزَقَهُمْ مِنْ بَهيمَةِ الْأَنْعامِ فَإِلهُكُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَ بَشِّرِ الْمُخْبِتينَ». 49

«و ما براي هر ملتي مناسکي قرار داديم تا نام خدا را بر آنچه از چهار پايان براي آنان روزي قرار داده‌ايم، ذکر کنند. پس [بدانيد که] خداي شما خدايي يگانه است. پس به [فرمان] او گردن نهيد وفروتنان را بشارت ده.»

خداوند درامت‌هاي مؤمن گذشته، عبادتي با پيشکش قرباني قرار داد تا آنان نيز نام خدا را بر چهارپايان، که خدايشان روزي کرده بود، ببرند. پس پيروان ابراهيم علیه السلام نخستين امت نبودند که قرباني برايشان مقرّر شده باشد.

«اين قرباني‌ها که قرآن کريم از آن ياد مي‌کند، شعاري بوده معروف و رايج در ميان جوامع مختلف، منتهي اسلام آن را در روند صحيح و سازنده قرار داد؛ چراکه توجه حاجي به خداي يگانه بايد از رهگذر آن معطوف گردد و ماسواي او بايد ناديده انگاشته شود و در اين طريق، راهي جز راه رسيدن به خدا نپويد.»50

«وقتي خداي شما همان خدايي باشد كه براي امت‌هاي گذشته نيز احكام شما را تشريع كرده، پس بدانيد كه معبود شما و آن امت‌ها يكي است. پس اسلام بياوريد، تسليمش شويد به اين‌كه عمل خود را خالص و تنها براي او به جا بياوريد و در قرباني‌هاي خود، به خدايي ديگر تقرّب مجوييد.»51

بر همين اساس، قرباني‌هايي‌ راکه نام خدا بر آن برده نشده، حرام شمرده‌اند و بايد نام خدا به هنگام ذبح آن‌ها بر زبان جاري شود تا ياد خدا به عنوان هدف بارز و آشکار، تلقي شود. پس تنها به ياد او باشيد و از روي خلوص نيت از او ياد کنيد؛ خلوصي که ذره‌اي از شرک در آن راه نيابد و درون خود را با تسليم شدن در برابر اوامر الهي صاف گردانيد و ذکر را خالص و قرباني را خاص او سازيد و هوي و هوس را در آن راه ندهيد. امام صادق علیه السلام در اين مورد فرموده‌اند: «وَ اذْبَحْ حَنْجَرَةَ الْهَوَي وَ الطَّمَعِ عَنْكَ عِنْدَ الذَّبِيحَة»؛52 «و به هنگام قرباني، گردن هوس وطمع را بزن.»

«حج گزار چون ذبح قرباني كند، ياد آورد كه اين ذبح، اشاره به آن است‏كه: به سبب حج، بر شيطان و نفس امّاره غالب گشتم و ايشان را كشتم و از عذاب الهي‏ فارغ گشتم. پس درآن وقت، سعي‌ كند در توبه و بازگشت از اعمال قبيحه كه سابق‏مرتكب بود تا در اين اشاره صادق باشد. و في الجمله، شيطان و نفس اماره را ذليل‏كرده باشد.»53

شايسته است قرباني به فقرا وتهي دستان رسد؛ قرآن کريم در اين باره مي‌فرمايد:

«فَإِذا وَجَبَتْ جُنُوبُها فَكُلُوا مِنْها وَ أَطْعِمُوا الْقانِعَ وَ الْمُعْتَر». 54

«و چون به پهلو درغلتيدند، از آن‌ها بخوريد و به تنگدست [سائل] و به بينوا [ي غير سائل] بخورانيد.»

پيامبر خداصلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«إِنَّمَا جَعَلَ اللهُ هَذَا الأَضْحَي لِتَشْبَعَ مَسَاكِينُكُمْ مِنَ اللَّحْمِ فَأَطْعِمُوهُم». 55

«خداوند اين قرباني را تنها براي اين مقرر فرمود که مستمندان از گوشت سير شوند. پس ايشان را از اين قرباني‌ها بخورانيد.»

فضاي قربانگاه در وادي منا، خاطرة اعجاب انگيز و الهام بخش دو عبد موحد و دو بندة با اخلاص خدا، ابراهيم و اسماعيل علیهما السلام را در دل ها زنده مي‌کند و چشم دنيا را به هزاران سال پيش مي‌برد و صحنة عجيب و تکان دهنده‌اي از معرفة الله و تسليم در برابر معبود را به آدميان نشان مي‌دهد که:

پدري پير وسال‌خرده با چهرة نوراني، که آثار عظمت وجلالت روحش از سيماي متين و آرامش نمايان است، در همين وادي ايستاده و آستين بالا زده وتيغ برنده‌اي دردست گرفته است، در حاليکه فرزند جوانش را که قامتي افراشته و چهره‌اي جذاب و رخساري زيبا دارد، بر زمين خوابانده و با قوّت قلبي تمام، تيغ برّان به گلوي او مي‌کشد، چون مي‌خواهد آن فرمان لرزاننده وتکليف طاقت فرسا و کمرشکن را که از جانب معبود به او رسيده، اطاعت کند که: «يَا بُنَيَّ إِنِّي أَري‏ فِي الْمَنامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ»؛56 «اي پسرکم، من در خواب [چنين] مي‌بينم که تو را سر مي‌برم.»

تکليفي است عجيب و طاعتي است محض! آدمي از شنيدنش بر خود مي لرزد و از تصور آن، تاب و تحمل از دست مي‌دهد!

فرزند جوان (اسماعيل) هم، بي‌ترس و وحشت و به‌دور از هرگونه شک وترديد، گلوي خود را در اختيار پدر نهاده که: « یَا أَبَتِ افْعَلْ ما تُؤْمَرُ سَتَجِدُني‏ إِنْ شاءَ اللهُ مِنَ الصَّابِرينَ» ؛57 «پدرم! آنچه را مأموري انجام ده. به خواست خداوند مرا از شکيبايان خواهي يافت.»

«فَلَمَّا أَسْلَما وَ تَلَّهُ لِلْجَبينِ» ؛ 58 «پس وقتي هر دو، تن در دادند [و همديگر را بدرود گفتند] و [پسر] را به پيشاني بر خاک افکند.»

پدر و پسر، هر دو سر تسليم فرود آوردند. پدر براي دادن پسر و پسر براي دادن سر، گام به ميدان پر سطوتِ بندگي نهادند. پسر، گردن کشيد و رو به خاک زمين نهاد، پدر آستين بالا زد و کارد بر حلق پسر گذاشت. آه! چه منظرة عجیب و چه صحنة تکان دهنده‌اي که دنيا را در برابر قدرت ايمان و نيروي محبت خدا به اعجاب و تحيّر وا مي‌دارد و چشم را خيره مي‌سازد ودل را مي‌لرزاند و عقل را واله و حيران مي‌کند که خدايا! قدرت ايمان تا چه حد؟! از خود گذشتگي در راه محبوب تا کجا ؟!

آري، اين درجة اخلاص در عبوديت است که در خور آن مرتبه از لطف و عنايت حضرت مي‌شود که فرمود: «وَ فَدَيْناهُ بِذِبْحٍ عَظيمٍ» ؛59 «ذبح عظيمي فدايش کرديم.»

در اين لحظه است که نداي قبول از آسمان رسيد: (وَ نادَيْناهُ أَنْ يَا إِبْراهيمُ \* قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيا...)؛ 60 «و ما او را ندا در داديم که اي ابراهيم، حقّا که تو خوابت را تحقّق بخشيدي (خوب از عهده برآمدي)».

آري، به حقيقت که اين، حقيقتِ تسليم است و لبّ عبوديت و توحيد خالص و عاري از هرگونه شرک در عبادت. نه عقل در اين کار شريک است و نه نفس دخيل و خالصاً لوجه‌الله الکريم است و بس. خداوند نيز براي تشکر از اين تسليم فرمود: «سَلامٌ عَلي‏ إِبْراهيمَ»،61 «إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُؤْمِنينَ».62

آنگاه که روح خدا دوستي آن دو بندة با اخلاص خدا ثابت شد، گوسفندي به عنوان فدا و قرباني اسماعيل از سوي خدا آمد و به جاي او ذبح شد.

و براي تعظيم و بزرگداشت اين قدرت ايماني و نيروي اخلاص و تسليم در برابر حق، مقرر شد که هر سال در موسم حج، در وادي منا، اين خاطرة خدا دوستي تجديد شود و به دست حجاج و زوار بيت محرّم، گوسفند يا گاو يا شتر ـ در حدّ توان افراد ـ ذبح گردد تا آن صحنة برجستة توحيد و فداکاري و از خودگذشتگي دو عبد مخلص (ابراهيم و اسماعيل علیهما السلام ) در راه خدا، براي هميشه زنده بماند و سندي کاملاً محسوس و شاهد، در دست عائلة بشر، براي نشان دادن شرف آدميت باقي باشد.

حلق و تقصير؛ پيراستن ظاهر و باطن

پس از ذبح قرباني، بايد آلودگي را از خود بزدايند؛ «ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُم...‏».63

واجب در ظاهر، سر تراشيدن است و ناخن چيدن و اوساخ و کثافات ازخود دور نمودن. امّا باطن عمل و حقيقت آن، تطهير روح است از پليدي و ازالة جان از رذايل و ريختن آخرين نشان و اثر، از هوي پرستي و خودخواهي از دامن دل و توجه نداشتن به ظواهر و زيبايي‌هاي دل‌فريب.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«وَ احْلِقِ الْعُيُوبَ الظَّاهِرَةَ وَ الْبَاطِنَةَ بِحَلْقِ شَعْرِكَ...». 64

«با تراشيدن موي خود، عيب‌هاي ظاهر و باطن را بتراش.»

موي سر تأثيري آشکار در زيبايي ظاهري دارد؛ از اين رو، کمترکسي حاضر است موي سرش را بتراشد ولي مرد حج‌گزار از جمال ظاهري و صوري که به آن دلبستگي هم دارد، دل مي‌برد و با فرمان وحي، آن را در پاي جميل محض و رضاي او، نثار مي‌کند.

تراشيدن موي سر در منا، نشان از پاک شدن از تمام پليدي‌ها و آلودگي‌هاي اخلاقي و زدودن زنگار‌‌هاي روح و بيرون آمدن از سنگيني و تاريکي گناهان است.65 شايد بر اساس همين نکته است که حج‌گزار به هنگام حلق از خداي تعالي مي خواهد که برابر هر تار مويي،‌ در قيامت نوري به وي عطا کند: «اللَّهُمَّ أَعْطِنِي بِكُلِّ شَعْرَةٍ نُوراً يَوْمَ الْقِيَامَة».66

موهايي که با حلق و تقصير در منا به قصد قربت و با نام خدا و رو به قبله و از سمت راست جلوي سر انجام مي‌گيرد، بهتر است در همان سرزمين مدفون شود. به گفتة روايات، اين عمل حاکي از آن است که حاجي افزون بر زدودن زنگارهاي باطني، به پيرايش آلايش‌هاي ظاهري نيز مي‌پردازد و جمله: ‌ «ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُم...‏»67 را که در قرآن کريم آمده، امام رضا علیه السلام تفسير کردند که: «حاجي موظف است با چيدن ناخن‌ها و چرک‌زدايي، ( خويشتن را پاکيزه ساخته) و آن‌چه که به خاطر محرم بودن نمي‌توانست آن را از خويشتن دور سازد، از خود طرد نمايد.»68

حج مقبول

حج در زندگي هر مسلماني يک سر فصل و نقطة عطف است و بايد زندگي قبل و بعد از حجّ هر حاجي متفاوت باشد. پذيرفته نيست که حاجي بعد از حج همان‌گونه زندگي کند که پيش از آن مي‌زيست. برگشت از حج، نه برگشت به زندگي گذشته، که بايد پيشروي به سوي حيات طيبه باشد.

امام باقر علیه السلام فرمود: «الدُّخُولُ فِيهَا دُخُولٌ فِي رَحْمَةِ اللهِ وَ الْخُرُوجُ مِنْهَا خُرُوجٌ مِنَ الذُّنُوبِ...».69

تمام عبادت‌ها براي پذيرفته شدن در نزد خدا معياري دارند؛ در قرآن کريم آمده است:

(إِنَّ الصَّلاةَ تَنْهي‏ عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْكَر).

در معيار قبولي نماز، در روايات آمده است:

پيامبرخداصلی الله علیه و آله و سلم : «مِنْ عَلاَمَةِ قَبُولِ الْحَجِّ إِذَا رَجَعَ الرَّجُلُ رَجَعَ عَمَّا كَانَ عَلَيْهِ مِنَ الْمَعَاصِي هَذَا عَلَامَةُ قَبُولِ الْحَجِّ وَ إِنْ رَجَعَ مِنَ الْحَجِّ ثُمَّ انْهَمَكَ فِيمَا كَانَ عَلَيْهِ مِنْ زِنًي أَوْ خِيَانَةٍ أَوْ مَعْصِيَةٍ فَقَدْ رُدَّ عَلَيْهِ حَجُّهُ» ؛ 70

«نشانة قبولي حج اين است که حج‌گزار پس از حج مرتکب گناه نشود، و اگر مانند گذشته به تباهي و گناه تن داد، اين نشان از مردود بودن حجّ اوست.»

در جاي ديگر فرمود: «آيَةُ قَبُولِ الْحَجِّ تَرْكُ مَا كَانَ عَلَيْهِ الْعَبْدُ مُقِيماً مِنَ الذُّنُوبِ». 71

امام صادق علیه السلام : «وَ فِي قَبُولِ صَلاَةِ الْعَبْدِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَبُولُ سَائِرِ أَعْمَالِهِ…»؛ 72

«با پذيرش نماز بنده در روز قيامت، اعمال ديگر او نيز پذيرفته مي شود.»

امام صادق علیه السلام : «الْحَاجُّ لاَ يَزَالُ عَلَيْهِ نُورُ الْحَجِّ مَا لَمْ يُلِمَّ بِذَنْبٍ».73

پی ‌ نوشت ‌ ها :

1 . مصابح الشريعه، ص47

2 . مستدرک الوسائل: ج 1، ص 90

3 . معراج السعاده: ص 854

4 . پيام امام خميني (قدس سره)

5 . قيامت : 15 ـ 14

6 . در حريم کعبه: ص 14

7 . بحار الانوار، ج95، ص95

8 . بقره: 197

9 . بحارالانوار: ج67، ص250

10 . مستدرك‏الوسائل، ج10، ص166

11 . مستدرك‏الوسائل، ج10، ص 172 ؛ المحجّة البيضاء، ج2، ص207

12 . صحيفه امام، ج‏19، ص 22

13 . علق: 14

14 . المحجة البيضاء: ج2، ص102

15 . همان

16 . المحجة البيضاء: ج2، ص201

17 . بحارالأنوار، ج96، ص124 ؛ مصباح الشريعه، ص 47

18 . مصباح الشريعه: ص 48

19 . حج: 26

20 . انعام : 162

21 . الميزان في تفسير القرآن: ج 7، ص 394

22 . بقره : 125

23 . اشاره به حديث شبلي

24 . بقره: 158

25 . اسباب النزول، ص95

26 . المحجة البيضاء: چ 2، ص 207

27 . در حريم کعبه: صص 93 و 94

28 . شيخ صدوق، علل الشرائع: ج 2، ص 433

29 . المحجة البيضاء: ج 2، ص 202

30 . طلاق: 2 و 3

31 . مستدرک الوسائل: ج 10، ص 173

32 . کافي: ج 4، ص 224

33 . آیت‌الله جوادی آملی، جرعه اي از صهباي حج: ص 204

34 . معراج السعادة، ص 858

35 . بحار الانوار: ج 96، ص 248

36 . وافي: ج 2، ص 45

37 . قاموس القرآن: ج4، ص 44

38 . همان

39 . بقره: 198

40 . بحارالأنوار، ج12، ص 108

41 . طه : 12

42 . معراج السعادة، ص 859

43 . يس : 60

44 . بقره : 196

45 . حج : 36

46 . مجمع البحرين، ص 124، مادهـ . ق.رب.

47 . نهج البلاغه، خطبه 199 - بند 7

48 . مائده : 27

49 . حج : 34

50 . در حريم کعبه، ص 126

51 . الميزان في تفسير القرآن، ج 14، ص529

52 . المحجة البيضاء، ج 2، ص 208

53 . معرج السعادة، ص 859

54 . حج : 36

55 . وسائل الشيعه، ج 14، ص 167

56 . صافات : 102

57 . همان.

58 . همان : 103

59 . صافات : 107

60 . همان : 104 و 105

61 . همان : 109

62 . همان : 111

63 . حج : 29

64 . مصباح الشريعه: ص 48

65 . حديث شبلي

66 . وسائل الشيعه: ج14، ص 229

67 . حج:29

68 . در حريم کعبه: ص 132 به نقل از معاني الاخبار، ص 339

69 . کافي، ج4، ص527

70 . مستدرک الوسائل، ج 9، ص 57

71 . مستدرك ‏الوسائل، ج10، ص165

72 . وسائل الشيعه، ج6، ص417

73 . کافي: ج 4، ص 255